

The Analysis of the Dysfunctional or Absent Father Figure in Children's Atheism

Ismaeil Alikhani*

Abstract

Denial of God is caused by two types of factors: epistemic or argumentative and non-cognitive or non-argumentative. The non-cognitive factors of atheism appear in various psychological, social, political and economic forms. The question before this article is that does the physical absence of father or his inefficiency and corruption, as a non-cognitive factor, play a role in the children's denial of God in adulthood? With the analytical descriptive method, that is, by referring to different points of view related to this idea, this research has explored the cause of the link between the two from various dimensions. The result of this research is that: A) Many of the rejections and denials of God in adulthood, especially in Western Christian societies, have their roots in a person's childhood and unconscious factors, including the lack of a father or a good father; B) But we cannot ignore other factors and the fact that this factor is ineffective or less effective in other societies and cultures.

Keywords: "atheism", "non-cognitive factors", "absent father", "dysfunctional father"

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* The Assistant Professor of Kalam, Iranian Institute of Philosophy, E.alikhani@irip.ac.ir

Date received: 2022/02/26, Date of acceptance: 2022/04/17



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واکاوی نظریه فقدان یا ناکارآمدی پدر در خداناباوری فرزندان

اسماعیل علی‌خانی*

چکیده

انکار خداوند ناشی از دو گونه عوامل معرفتی یا برهانی و غیرمعرفتی یا غیراستدلالی است. خود عوامل غیرمعرفتی الحاد در گونه‌های مختلف روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بروز می‌یابد. پرسش پیش روی این نوشتار این است که آیا فقدان فیزیکی پدر یا ناکارآمدی و فساد او، به عنوان یک عامل غیرمعرفتی، نقشی در انکار خداوند از سوی فرزندان در سنین بزرگسالی ایفا می‌کند یا خیر. این پژوهش با کمک روش توصیفی تحلیلی، یعنی با استناد به دیدگاه‌های مختلف مربوط به این ایده، علت پیوند میان آن دو را از ابعاد گوناگون مورد کندوکاو قرار داده است و شواهدی بر این باور ذکر کرده است و در نهایت با روش تحلیلی انتقادی به ارزیابی و نقد آن پرداخته است. حاصل این پژوهش این است که: الف) بسیاری از رد و انکارهای خداوند در سنین بزرگسالی، به‌ویژه در جوامع مسیحی غرب، ریشه در کودکی شخص و عوامل ناخودآگاه، از جمله فقدان پدر یا پدر خوب دارد؛ ب) اما نمی‌توان از عوامل دیگر و نیز، بی‌تأثیر یا کم‌تأثیر بودن این عامل در جوامع و فرهنگ‌های دیگر غافل بود.

کلیدواژه‌ها: «خداناباوری»، «الحاد»، «عوامل غیرمعرفتی»، «فقدان پدر»، «پدر ناکارآمد»

* استادیار گروه کلام مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، E.alikhani@irip.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۷



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

از مهم‌ترین موضوعات معرفتی، سخن در باب وجود، اوصاف و عملکرد خداوند یا امر متعال است. خدا تأثیری بس عظیم در تاریخ انسان داشته است و یکی از بزرگ‌ترین ایده‌های بشر در همه دوران‌ها بوده است (آرمسترانگ، ۱۳۹۲: ۱۰). این موضوع در طول تاریخ اندیشه برای بشر مسئله بوده است و پیوسته اذهان توده‌ها و اندیشمندان را به خود جلب کرده است و هنوز یکی از بحث‌های مهم فلسفی الهیاتی است.

اثبات یا انکار خدا، به بیان استاد مطهری

قطعاً حساس‌ترین و شورانگیزترین موضوعی است که از فجر تاریخ تاکنون اندیشه‌ها را به خود مشغول داشته و می‌دارد ... گمان نمی‌رود هیچ اندیشه‌ای به اندازه این اندیشه دغدغه‌آور باشد. هر فردی که اندکی با تفکر و اندیشه سروکار داشته است، لااقل دوره‌ای از عمر خویش را با این دغدغه گذرانده است (مطهری، ۱۳۷۵: ۹-۸).

درباره عوامل مختلفی که باعث اقبال افراد به خداوند یا ادبار از او می‌شود، سخن بسیار است. عوامل مختلف معرفتی و غیرمعرفتی می‌توانند افراد را به این دو باور سوق دهند. ما در این نوشتار به یکی از عوامل غیرمعرفتی انکار خداوند می‌پردازیم؛ عاملی که طرفداران آن مدعی هستند که به صورت ناهشیار و ناخواسته بر باور و شناخت افراد اثر می‌نهد. این عامل، نقش فقدان پدر یا ناکارآمدی و فساد او است. این ایده امروزه مطرح است که بسیاری از کسانی که سر از الحاد درآورده‌اند، دوران کودکی را بدون پدر یا پدری شایسته به سر برده‌اند. ما در اینجا نخست اشاره‌ای به تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر شناخت و باور انسان‌ها و نیز تأثیر ضمیر ناهشیار داریم و در ادامه با بررسی جایگاه ویژه پدر و مادر در خداباوری یا بی‌خدایی فرزندان، ایده فقدان یا ناکارآمدی پدر را تبیین می‌کنیم و در نهایت، با واکاوی علل تشابه پدر با خدا و نیز علل تأثیر فقدان و ناکارآمدی پدر در بی‌خدایی فرزندان، به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

۲. پیشینه بحث

در بررسی تأثیر نقش باور و شیوه تربیت والدین، به‌ویژه مادر در تربیت دینی و خداباوری و نیز معضلات تربیتی و اجتماعی فرزندان نوشته‌های بسیاری به چشم می‌خورد؛ که خارج از

حیطه بحث این نوشتار است. اما به عنوان نمونه، به یکی اشاره می‌کنیم: «نقش شخصیت مادر در تربیت دینی فرزند» که در مجله طهورا، زمستان ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است و به نقش مهم مادر در شکل‌دهی تربیت دینی فرزندان می‌پردازد.

نکته مهم در اینجا این است که عمده و بلکه همه نوشته‌ها درباره نقش و تأثیر والدین در تربیت دینی فرزندان و البته، به صورت ضمنی، حضور آنان در کنار خانواده است و کسی به تأثیر عدم حضور آنان در خداناباوری فرزندان پرداخته است.

بنابراین، آنچه ما در بررسی پیشینه این نوشته مد نظر داریم، نوشته‌هایی است که به صورت مستقیم به موضوع این نوشتار پرداخته باشند. به همین دلیل، در بررسی مربوط به این موضوع به صورت خاص، به یک مقاله دست یافتیم که تقریباً به صورت مستقیم به موضوع فقدان پدر در خانه و تأثیر آن بر فرزندان پرداخته‌اند. این مقاله نوشته‌ای است تحت عنوان «پدر ناکارآمد؛ بررسی علل گرایش به الحاد از دیدگاه جان جی پاسکویینی»، که در شماره ۳۸ مجله فلسفه دین به چاپ رسیده است. چنان‌که از عنوان مقاله برمی‌آید، این نوشتار تنها به تأثیر فقدان پدر یا پدر ناکارآمد در الحاد فرزندان از منظر الاهی‌دانی به نام جان پاسکویینی پرداخته است. البته این مقاله نیز به‌تمام به این موضوع اختصاص ندارد و به‌رغم عنوان فوق، عوامل دیگر الحاد از منظر او، نظیر معضلات ناشی از کلیسا، بحران هویت، رسانه‌ها و ... را نیز طرح کرده است!

۳. مفهوم الحاد و خداناباوری

دلالت و شمول معنایی واژه «الحاد» در جهان اسلام در طول تاریخ تغییر یافته و امروزه معنایی متفاوت از مقصود پیشینیان مد نظر است. الحاد در معنای نخست آن مترادف «انحراف» است؛ انحراف از یک راه یا آئین؛ اما به تدریج در ادبیات اسلامی معنایی ثانوی یافته، به یک اصطلاح تبدیل شد: «انکار ادیان به نحو عام، یا اسلام به نحو خاص و انکار خدا». الحاد در معنای آغازین به معنای انحراف از نبوت و انکار نبوت و انبیاء، یا حداقل، نبوت پیامبر اسلام (ص) بود نه انکار خداوند؛ اما امروزه، در زبان فارسی، الحاد معنایی وسیع‌تر و سوم، فراتر از انکار انبیاء یافته است؛ «انکار خداوند». امروزه ملحد عموماً مترادف با فرد خداناباور دانسته می‌شود؛ پدیده‌ای که در ادبیات قدیم اسلامی از آن با عناوینی چون «دهری»، «طبیعی» و «زندیق» یاد می‌شده است.

البته لازم به ذکر است که، با توجه به اهمیت میانجی و واسطه میان خدا و بشر در تمدن خاورمیانه و نقش پیامبران در این واسطه‌گری و این که پیامبران در این تمدن مهم‌ترین نقش را در حیات دینی بشر داشته‌اند، الحاد، حداقل در خاورمیانه، به‌طور طبیعی به پدیده نبوت، که بنیان و جوهره دین فرض می‌شود، تاخته است، و اکثر زندیق‌ها و دهریون تمدن خاورمیانه تمرکز خود را بر انکار نبوت نهاده‌اند؛ حال آن که در سایر تمدن‌ها تیر خود را مستقیم به سوی خدا نشانه رفته‌اند؛ هرچند فرق چندانی در نتیجه نهایی این دو رویکرد نیست و هر دو در نهایت به انکار دین می‌انجامد. یونان باستان و مغرب زمین دوران اخیر، با انکار خدای نامتناهی، دین را نفی کرده و می‌کنند و الحاد تمدن خاورمیانه نیز، با انکار نبوت و پیامبران، پایه‌های دین را سست کرد (بدوی، ۱۳۹۸، ص ۹-۱۰).

در باور برخی از اندیشمندان، پاره‌ای از واژگان غربی مربوط به بحث، نظیر واژه «آتئیسم» و مشتقات آن، دارای بار معنایی فراتر از یک واژه هستند. در ادبیات فلسفی «آتئیسم نوین» کاربردی وسیع‌تر از معانی الحاد و ضد‌دین به ذهن متبادر می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که حتی بی‌معنا بودن یا ناسازگار بودن مفاهیمی چون خدا و دین را نیز در بر می‌گیرد (Flew, 1996: 26).

به هر روی، خداناباوری، انکار خدای واحد مشخص و معین، با اسما و صفات مشخص و واضح است، که خود را در عالم طبیعت و عالم انسانی آشکار می‌سازد؛ خدای خالق، مدبر، هدایت‌کننده مخلوقات، نامتناهی، قائم به ذات، تغییرناپذیر، کامل، عالم مطلق و قادر مطلق؛ نه خدای متافیزیک؛ بی‌نام، مبهم، رازآلود، نامتعین و انتزاعی (الدرز، ۱۳۸۱: ۱۴۶). بنابراین، مقصود، هر دو گزاره خداناباوری سلبی و ایجابی است؛ یعنی این که خداناباور کسی است که هیچ‌گونه باوری به خدای واحد شخصی ندارد و کسی که عقیده دارد هیچ‌گونه خدایی وجود ندارد.^۱

به بیان دیگر، هرچند واضح است که نمی‌توان تعریف جامعی از الحاد ارائه داد که همه مصادیق را به یکسان و جامع در بر گیرد، مقصود از خداناباوری، بی‌اعتقادی به خدا در نظر و عمل است. چنین رویکردی مربوط به کسی است که بر الحادش پامی فشارد؛ الحاد حقیقتاً شیوه زندگی او گشته است. در اینجا مقصود از الحاد این است که کسانی بدون باور به خدا زندگی می‌کنند؛ هرچند نتوانند وجود خدا را نیز رد کنند.

به عبارت دیگر، مقصود از الحاد در اینجا انکار خدا به صورت آگاهانه و عامدانه؛ با دلایل علمی و فلسفی و بدون آنها است. ملحد کسی است که معتقد به خودبستگی عالم

است؛ این‌که جهان موجدی خارج از خود ندارد؛ نه کسی که هیچ آگاهی‌ای از خدا ندارد و بنابراین خداپرست نیست یا کسی که خدا را انکار نمی‌کند، اما به‌گونه‌ای زندگی می‌کند که گویی خدا وجود ندارد؛ و هیچ یک از قوانین الهی در زندگی او جاری نیست. بنابراین، ما در اینجا با اندکی تسامح واژگان «الحاد»، «خداناباوری» و «بی‌خدایی» را به یک معنا به‌کار می‌بریم و مقصود هم انکار نظری وجود خداوند، خالق آسمان‌ها و زمین و انسان‌ها است؛ نه دقت‌های عقلی و ... که مثلاً خداناباوری شامل شک‌گرایی و لادری‌گری و ... نیز می‌شود.

۴. تأثیر عوامل غیر معرفتی بر شناخت و باور

هرچند فیلسوفان، به‌ویژه فیلسوفان اخلاق بر این باورند که انسان‌ها به حکم انسان بودن، در داوری‌ها و باورهای‌شان تابع دلیل و برهان هستند و مسئولیت عقلانی و اخلاقی آنان حکم می‌کند که نظریاتی را بپذیرند که دلیل معتبر و کافی برای اثبات آن داشته باشند، مجموع باورها و نظراتی که هر انسانی می‌پذیرد، همسو با مسئولیت عقلانی و اخلاقی یاد شده نیست. بررسی اعتقادات و حالات روحی و روانی انسان‌ها نشان می‌دهد که طرق متعدد دیگری برای قبول نظریات و باورها وجود دارد. به بیان دیگر، شکل‌گیری باورها در انسان در گرو فعالیت عواملی چند است که از جهات گوناگون به عوامل انفسی و آفاقی، بیرونی و درونی، ارادی و غیرارادی، معرفتی و غیرمعرفتی و ... تقسیم می‌شوند (جوادپور، ۱۳۹۴: ۶۵۲-۶۲۳).

انواع پیش‌داوری‌ها و تعصب‌ها، تعلیم و تربیت، آداب و رسوم، نیازهای روان‌شناختی، بیم‌ها و امیدها، آراء برخاسته از تخیل و مد‌به‌خوبی می‌توانند کار آزادانه عقل را تحت تأثیر قرار دهند و مانع آزادی عمل عقل شوند (Wainwright, 1995: 43).

این اصل که معرفت می‌تواند - نه لزوماً - بر علل غیرمعرفتی مبتنی باشد، پیوسته طرفدارانی، به ویژه در ادیان داشته است. هر چند در دوران اخیر بر پیروان آن افزوده شده است. دیدگاه‌های معرفت‌شناختی فیلسوفانی چون کانت، هیوم، مارکس، نیچه و ویلیام جیمز هر یک به سهم خود در این رویداد دخیل بوده است.

نقش تأثیر عوامل غیرمعرفتی در فرایند کسب شناخت و باور، موضوعی مهم است که در دوران اخیر نخست مورد توجه ویلیام جیمز، روان‌شناس برجسته دین آمریکایی قرار

گرفت. او در مقاله «اراده معطوف به باور» (James, 1956) نشان داد که به‌رغم این پندار که باورهای انسان‌ها دارای پشتوانه استدلالی است، همواره عوامل غیر معرفتی، نظیر بیم و امید، عشق و نفرت و منافع شخصیت‌تبط با سرشت انسان‌هاست که باورهای آنها را می‌سازد.

به باور ویلیام جیمز، عوامل معرفتی سهم ناچیزی در باورهای افراد دارند و با عوامل غیر معرفتی قابل قیاس نیستند. به نظر او، هر چند عوامل معرفتی عمیق و ارزش‌مند هستند، اما با سطح زندگی انسان تماس دارند و به عمق آن نفوذ نمی‌کنند؛ برخلاف عوامل غیر معرفتی که چنین هستند. او در کتاب *دین و روان*، پس از تبیین روش استدلالی و تعقلی می‌گوید به‌رغم اهمیت بسیار روش تعقلی و استدلالی، با نگاه به زندگی و تلاش‌های فکری و روحی بشر، باید اقرار کنیم که آن قسمتی که از تجربیات استدلالی و تعقلی جدا بوده است و بشر آن را در باطن خود به‌طور خصوصی بنا کرده است، نسبت به بخشی که بشر از طریق روش تعقلی و استدلالی به دست می‌آورد، قابل مقایسه نیست.

ویلیام جیمز در میان هشت عامل مؤثر در فرایند تکوین باور، تنها یک عامل را از آن استدلال می‌داند و هفت عامل دیگر را عوامل غیر معرفتی می‌داند؛ بیم و امید، عشق و نفرت، منفعت شخصی، منفعت گروهی و القانات و تلقین‌های دوران کودکی.

به باور جیمز، همان‌گونه که انسان‌ها در نیازهای نظری خویش متأثر از نیازها، امیال، بیم‌ها و امیدهای خویش هستند، در انتخاب دیدگاه‌های مافوق طبیعی نیز متناسب با روحیه و شخصیت خویش عمل می‌کنند (Wainwright, 1995: 84-86).

فیلسوفان دیگری غیر از ویلیام جیمز نیز به این امر توجه کرده‌اند که نقش عوامل غیر معرفتی در تکوین باور را نباید نادیده گرفت؛ که باید در جای خود بدان پرداخت.

۵. نقش ضمیر ناهشیار در شناخت و باور

تأثیر ضمیر ناهشیار بر شناخت و آگاهی که نخست توسط فروید مطرح شد، از شواهد روان‌شناختی تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت است که امروزه مورد پذیرش روان‌شناسان قرار گرفته است. ناهشیاری حاوی نیروی سوق‌دهنده عمده در پس تمام رفتارها و مخزن نیروهایی است که نمی‌توانیم آنها را ببینیم یا کنترل کنیم.

امروزه تأثیر نیروهای ناهشیار بر فکر و رفتار پذیرفته شده است و حتی این تأثیرات بسیار فراتر از چیزی است که فروید می‌گفت. برخی از پژوهشگران شخصیت بر این

واکاوی نظریهٔ فقدان یا ناکارآمدی پدر در ... (اسماعیل علی‌خانی) ۹

باورند که، در این‌که بیشتر عمل‌کرد روان‌شناختی بدون انتخاب هشیار صورت می‌گیرد و برخی از رفتارهای ما برخلاف میل هشیار روی می‌دهند، اتفاق نظر وجود دارد. روان‌شناسان هم‌چنین می‌دانند که خیلی از پردازش‌های اطلاعات در فعالیت شناختی، ناهشیار است. حتی برخی اظهار می‌دارند که امکان دارد مکانیزم‌های علیتی زیربنای رفتار و افکار، ناهشیار باشند (شولتز، ۱۳۹۵: ۸۵-۸۳).

بسیاری از پژوهش‌هایی که دربارهٔ ماهیت ناهشیار اجرا شده‌اند، ادراک زیرآستانه (subliminal perception) را شامل می‌شوند... در این پژوهش‌ها به آزمودنی‌ها محرک‌های زیر سطح آگاهی هشیارشان ارائه می‌شود. با این‌که آزمودنی‌ها نمی‌توانند این محرک‌ها را درک کنند، فرایندهای هشیار و رفتار آنها به وسیلهٔ این محرک‌ها برانگیخته می‌شوند. به عبارت دیگر، افراد می‌توانند تحت تأثیر محرک‌هایی قرار بگیرند که به صورت هشیار از آنها آگاه نیستند (همان: ۱۱۳-۱۱۲).

۶. پدر و مادر و باور دینی فرزندان

یکی از شیوه‌های تربیت، که در اسلام نیز بر آن تأکید ویژه شده است، تربیت عملی و نشان دادن اهمیت یک موضوع به وسیلهٔ انجام خالصانهٔ آن عمل توسط خود مربیان و والدین است. پژوهش‌گران علوم اجتماعی نیز بر این باورند که اگر شما به عنوان والدین به دنبال انتقال ارزش‌ها به فرزندان خود هستید، باید اولاً آن ارزش‌ها عینی، ملموس و مهم باشند و ثانیاً به کرات در زندگی خانوادگی شما ظاهر شوند و کودکان در عمل آن ارزش‌ها را بیاموزند (Grusec & Goodnow, 1994).

از آنجا که اولین نقش را در زندگی هر کس پدر و مادر او ایفا می‌کنند و بنابراین، کودکان پدر و مادر را قهرمان زندگی خویش می‌دانند و با تحسین و عشق به آنان می‌نگرند، جهان‌بینی آنان نقش عمده‌ای در باورهای کودکان دارد. آنان جهان را از دریچهٔ چشم پدر و مادر می‌بینند؛ از این‌رو، ایمان یا الحاد پدر و مادر نقش مستقیمی در تشکیل بنیاد فکری و عقیدتی آنان و درک آنان از جهان دارد. اگر قهرمانان زندگی کودک خدا را انکار کنند، او نیز به همان مسیر می‌رود و ممکن است الحاد او به صورت انواع الحاد عملی، نظری و حتی خصمانه بروز کند (Pasquini, 2014: 12).

برای درک علل پیشرفت الحاد در افراد، علاوه بر فرهنگ و محیط جامعه و نظام تعالیم و تربیت، عوامل یادگیری جمعی دیگر، نظیر باورها و عمل‌کرد والدین نیز مهم است (Farias, 2013: 398). بنابراین، این محیط می‌تواند یک محیط بزرگ و اجتماع یا یک محیط کوچک و خانه باشد. بر اساس یافته‌های آماری، خانواده عمده‌ترین نقش را در شکل‌گیری باورها و رفتارهای دینی جوانان داراست (آزادی و بهبهانی، ۱۳۸۷). برخی از خداناباوران بدون هیچ تعلیم مذهبی رشد کرده‌اند. یافته‌های هانس برگر و برون (۱۹۸۴) نشان می‌دهد که تأکید کمتر بر دین و ارزش‌های دینی در خانه و تربیت فرزندان مبتنی بر گرایش‌های عقلانی مستقل، تأثیر مستقیمی در کنار نهادن دین در ایام جوانی آنان دارد. برخی از محققان نیز، با تحلیل نسبتاً وسیعی در ایالات متحده (۱۹۸۸)، به این نتیجه دست یافتند که ازدواج والدین با افراد سست‌ایمان و لابلالی و نیز لغزش‌های دینی آنان، فرزندان را به ارتداد و بی‌دینی می‌کشاند (Martin, 2007: 302).

دستاورد پژوهش دای و همکاران این است که نوع روابط خانوادگی و نزدیکی ارتباط پدر و مادر با یکدیگر و نیز نحوه ارتباط میان والدین و نوجوانان، به‌نحو گسترده‌ای بر شدت باورها و افعال دینی نوجوانان اثرگذار است. همین‌طور، نوجوانانی که با هر دو پدر و مادر ازدواج کرده خویشتن زندگی می‌کنند، ۳۶ درصد بیش از نوجوانان دارای تک‌والد تمایل به پرستش خداوند دارند (Day, 2009: V. 45, 289-309). هم‌چنانکه، نتایج پژوهش هانس برگر و براون نیز بیان‌گر این امر است که کسانی که دوران کودکی در خانه تأکید زیادی بر ایمان دینی داشته‌اند، احتمال زیادتری دارد که در آینده نیز بر همان ایمان دوران کودکی بمانند؛ حال آن‌که، کسانی که در دوران کودکی تأکید اندکی بر دین داشته‌اند، به احتمال بیشتر از دین برمی‌تابند (Hunsberger, & Brown, 1984).

در این‌که چگونه پدر و مادر باعث جامعه‌پذیری دینی کودکان می‌شود، پژوهش‌گران بر این باورند که روابط روزانه پدر و مادر با کودک در طی روز فرصت‌های فراوانی را برای دیدن و تقلید کودکان از آنان فراهم می‌کند و این امر به توسعه باورها و رفتارهای مشابه در کودکان منجر می‌شود (Wan-Ning, Les B. 1999) و فقدان والدین، به‌ویژه پدر، علاوه بر اثرات دیگر،^۲ این جامعه‌پذیری دینی را دچار اختلال می‌کند.

۷. نظریه پدر غایب و ناکارآمد

نمونه‌ای از عوامل غیر معرفتی و ناهشیار دخیل در الحاد افراد، عدم حضور فیزیکی و مفید پدر در کنار فرزندان است که در بین روان‌شناسان جدید به «نظریه پدر غایب یا ناکارآمد» (theory of Dysfunctional or Absent Father Figure) معروف است. بنجامین بیت هالامی (Benjamin Beit-Hallahmi)، استاد روان‌شناسی دانشگاه حیفا در پروفایل روان‌شناسی خود می‌نویسد: بیش از نیمی از کسانی که قبل از قرن بیستم به الحاد گراییده‌اند، تجربه کودکی و بلوغ ناشاد داشته‌اند و یکی از والدین یا هر دوی آنها را از دست داده‌اند. این فقدان در نحوه پرورش آنها و نگرش آنها نسبت به دین و خدا تأثیر چشم‌گیری داشته است.

روان‌شناسان با مطالعه بر روی کسانی که بدون پدر بزرگ شده‌اند به این نتیجه می‌رسند که فقدان پدر خوب، کارآمد و متعهد یا عدم رابطه خوب کودک و نوجوان با پدر پیامدهای مختلفی نظیر افت موفقیت تحصیلی، اعتماد به نفس کم، رشد خشونت و رفتارهای مشکل‌زا، رشد مصرف مواد مخدر و رشد احتمال مشکلات جنسی در دوران بزرگسالی دارد. اما، یکی از پیامدهای مهم فقدان فیزیکی یا روحی پدر برای کودک، دوری از خدا و دین است؛ که در موارد بسیاری به الحاد منجر می‌شود.

دکتر پل ویتز (Paul C. Vitz) استاد روانشناسی بازنشسته دانشگاه نیویورک، که آثارش بر رابطه میان روانشناسی و مسیحیت متمرکز است، در دوران دانشجویی به الحاد پیوست. اما چند سال بعد به مسیحیت بازگشت. او در سال ۱۹۹۹ کتابی با عنوان *ایمان بی‌پدران؛ روان‌شناسی الحاد* (1999) *Faith of the Fatherless; the Psychology of Atheism* نوشت و برای نخستین بار این ایده را مطرح کرد که علت بسیاری از خداناباوری‌ها، فقدان پدر یا پدری کارآمد در دوران کودکی افراد است. او الحاد بسیاری از ملحدان برجسته غرب، نظیر نیچه، سارتر، فروید و نیز کسانی چون هیچنز، داوکینز و دنت را ناشی از بی‌پدری آنان دانست.

پل ویتز الحاد را نوعی از اختلال‌های طیف اوتیسم (ASD) می‌داند و بر این باور است که بررسی‌های اخیر نشان داده است که میان فقدان باورهای دینی و اوتیسم - به معنای اختلال در ایجاد ارتباط با پدر، مادر، دیگران و خداوند - ارتباط وجود دارد. این اختلال شامل هر چیزی می‌شود که عنوان پدر بر آن صدق می‌کند و از آنجا که در مسیحیت

خداوند به عنوان پدر مطرح شده است، این اختلال شامل ارتباط با خدا نیز می‌شود (Vitz, 1999: 113-114).

نظریه پدر غایب یا ناکارآمد او بیانگر این دیدگاه است که کسانی که در دوران کودکی یا نوجوانی پدران خویش را به علت مرگ، طلاق، اعتیاد، ترک خانواده و طردشدن از دست می‌دهند، نه تنها در درک مفهوم خدا دچار مشکل می‌شوند و در برابر پذیرش خدا و دین مقاومت می‌کنند، بلکه در صدد استهزاء آن و آزار مؤمنان نیز برمی‌آیند.

جیمز اشپیگل نیز در کتاب *علل به وجود آورنده ملحد نیز این ایده را مطرح کرده است* که، اندیشمندان غربی، در یک بررسی میدانی به یک نکته مهم درباره بی‌خدایان دست یافته‌اند و آن این است که تقریباً تمام یا اکثر ملحدان بزرگ و معروف غرب از این ویژگی برخوردارند که یا پدران‌شان مرده‌اند یا در زندگی آنان حضور نداشته‌اند، یا بدرفتار و بدزبان بوده‌اند: هیوم، شوپنهاور، نیچه، راسل، سارتر، کامو، ولتر، فویرباخ، باتلر، فروید، دنیل دنت و کریستوفر هیچنز (Spiegel, 2010: 70).

از دیگر کسانی که به بررسی علل و عوامل غیر معرفتی گرایش به الحاد، از جمله نظریه «پدر غایب یا ناکارآمد» پل ویتز پرداخته است، جان، جی، پاسکوینی (John J. Pasquini)، فیلسوف دین و کشیش است.

تأثیر عدم حضور پدر در جمع خانواده بر بی‌ایمانی آینده کودکان را می‌توان در جامعه غرب مسیحی به لحاظ آماری نیز دنبال کرد. پژوهش گران مؤسسه گالوپ به بررسی میزان دین‌داری و تولد خارج از چارچوب ازدواج رسمی در آمریکا پرداخته‌اند. نتیجه گزارش آنان چنین است که از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، یعنی دوران معروف به انقلاب جنسی در غرب و تولید قرص‌های ضدبارداری، میزان تولد خارج از مسیر ازدواج رسمی، از ۰.۵٪ به ۰.۱۸٪ افزایش یافته است (Ventura & Bachrach, 2000). از سوی دیگر، نتیجه این روند را در ایمان نسل برآمده از این ارتباطها، یعنی از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۵ بررسی کرده‌اند و دیده‌اند که میزان بی‌دینی در ایالات متحده از ۰.۶٪ به ۰.۱۷٪ افزایش یافته است (Gallup, 2017). می‌توان حدس زد که بسیاری از افراد این نسل، که در پاسخ به پرسش گران مؤسسه گالوپ خود را بی‌دین خوانده‌اند، بدون حضور پدر در خانه پرورش یافته‌اند.

البته گاهی ممکن است مجموعه عوامل مختلف مرتبط با پدر و والدین در خداناباوری یک فرد نقش ایفا کنند. مجموعه عوامل فقدان پدر، ناکارآمدی جایگزین پدر و تضاد تربیتی

موجود در خانواده سارتر را می‌توان به‌خوبی در بی‌ایمانی او رصد کرد. ریشهٔ بی‌ایمانی سارتر را، به گفتهٔ خود او، باید در محیط زندگی دوران کودکی و خانواده‌اش جستجو کرد (ر. ک: علوی‌تبار، ۱۳۸۴). او در کودکی با مرگ پدر مواجه شد و تحت سرپرستی پدر بزرگ خویش قرار گرفت.

هرچند سارتر در محیطی کاتولیکی بزرگ شد اما تضاد مذهبی پیوسته در خانوادهٔ او وجود داشت؛ زیرا مادر بزرگ و مادرش کاتولیک و پدر بزرگش پروتستان بودند. «این دو عامل تأثیر یکدیگر را خنثی می‌کردند و ژان پل کوچک با این اعتقاد بار آمد که مذهب اهمیت خاصی ندارد» (هیوز، ۱۳۷۳: ۱۶۲ - ۱۶۱). سارتر مکرر از تأثیر این تضاد مذهبی در خود سخن گفته است. برای مثال در کلمات می‌گوید: «از آنجا که من هم پروتستان بودم و هم کاتولیک، وابستگی دینی دوگانه‌ام مرا از ایمان به قدیسان، مریم باکره و سرانجام به خود خدا دور نگه می‌داشت» (Sartre, 1964: 250).

مادر سارتر روزهای پنجشنبه او را جهت یادگرفتن آموزش‌های دینی به مؤسسه‌ای دینی می‌برد؛ اما روحانیت‌ستیزی پدر بزرگ به قدری شدید بود که سارتر هنگام ورود به این مؤسسه احساس می‌کرد وارد قلمرو دشمن می‌شود. بعد از ظهر که سارتر به خانه بازمی‌گشت پدر بزرگ باورهای دینی‌ای را که او در آنجا دیده و آموخته بود به تمسخر می‌گرفت. و این به تدریج در او این اثر را ایجاد کرد که هیچ یک از باورهای دینی حقیقی نیست و باید همه را کنار نهاد (سارتر، ۱۳۹۶: ۱۳۶ - ۱۳۷). بنابراین یکی از عوامل سست شدن باورهای دینی سارتر در کودکی، فقدان پدر و نگاه منفی پدر بزرگ او نسبت به مذهب کاتولیک و نیز تضاد تربیت دینی از سوی پدر و مادر بود.

در پایان به یک نکته اشاره می‌کنیم و آن این‌که این نوشتار در صدد بیان چرایی پیوند فقدان یا ناکارآمدی پدر با الحاد است. از این‌رو، نپرداختن به نقش مادر در دین‌داری فرزندان یا نقش فقدان مادر در فقدان دین فرزندان، به معنای نادیده‌انگاشتن یا انکار نقش مادر در خداباوری فرزندان نیست. نوشتاری دیگری می‌تواند این نقش را نیز بررسی و اثبات کند.

۸. چرایی پیوند فقدان یا ناکارآمدی پدر با الحاد فرزندان

روانشناسان بر این باورند که هنگامی که کودک با فقدان پدر یا فساد اخلاق و استبداد او مواجه می‌شود، اگر جایگزین مناسبی به جای پدر نیابد، به تدریج به سمت بی‌توجهی به خدا سوق می‌یابد. در واقع، ازدست‌دادن فیزیکی و معنوی پدر یا نفرت از او درک مفهوم خدا را دچار مشکل می‌سازد و می‌تواند زادگاه خداناباوری باشد (Pasquini, 2014: 12). در این که چرا چنین چیزی رخ می‌دهد، می‌توان به بررسی همانندی‌های مختلف «پدر» با خدا پرداخت. با شواهد و دلایل گوناگون می‌توان به این نکته اذعان کرد که از ابعاد گوناگون میان پدر و خدا همانندی وجود دارد. ما در اینجا به چند نمونه از این همانندی اشاره می‌کنیم.

الف) اقتدار پدر

یکی از ویژگی‌های خداوند از منظر ادیان توحیدی، اقتدار و قوه غلبه است. به‌رغم این که خداوند از صفت رحمت و مهربانی و نزدیکی به انسان نیز برخوردار است، عموم مردم، حتی مؤمنین، تصویری که از خدا دارند، اقتدار، قوت، قدرت انتقام و ... است. به همین سان، پدر نیز معمولاً با اقتدار توصیف می‌شود و «دارای شخصیت جدی است» (Vitz, 2011). بنابراین، این تصویر از پدر در توجه به خدا تأثیر مهمی دارد و نقطه مقابل آن، یعنی نبود پدر و فقدان این اقتدار باعث از بین رفتن درک چنین موجود مقتدری در کل عالم می‌شود.

یکی از عواملی که باعث این آتوریته برای پدر می‌شود، حضور اندک او در منزل، به دلیل مشغلات کاری است. این حضور اندک باعث می‌شود که کودکان نگاه ویژه همراه با احترام و ترس به او داشته باشند؛ که باز جلوه‌ای از صفات خداوند است. اما مادر چون، حداقل در دوران کودکی کودک، پیوسته در منزل حضور دارد یا حضور بیشتری در منزل دارد، نگاه به او برای کودک همراه با ترس و احترام و اقتدار ویژه نیست.

خود ساختار بدنی پدر نیز از منظر روان‌شناسان در این باور کودکان نقش ایفا می‌کند. بخش عمده آتوریته پدر ناشی از شکل و سایز بدن است. هیچ کس اقتدار و شکوه یک مرد را در صدای نازک و بازوی ضعیف و روحیه لطیف نمی‌داند. باید بدانید که این سایز برای کودک بیان‌گر چه چیز است. پدر شما بزرگ و دارای نوعی از ترس و هیبت است.

صدایش اندکی ترس‌آور و خراش‌دار است؛ هنگامی که او به شما می‌نگرد و فریاد می‌کشد، شما احساس تهدید می‌کنید (Vitz, 2011).

فقدان پدر و عدم کنترل بر روی باورها و رفتار کودک نقش مهمی در دورشدن او از خدا و دین دارد. وقتی شخص آتوریت پدر را بالای سر خود نمی‌بیند احساس استقلال و آزادی مطلق می‌کند و این آزادی نقش مستقیمی در کنار نهادن و انکار خدا ایفا می‌کند (Vitz, 1999: 136).

ب) روزی‌آوری پدر

عامل دیگری که باعث همانندی پدر با خدا برای کودکان می‌شود، تلاش پدر برای امرار معاش خانواده از یک سو و روزی‌بخش بودن خداوند از سوی دیگر است. در خانوادهٔ دینی کودک می‌شنود که خدا روزی‌دهنده است (ر. ک: ذاریات: ۵۸؛ اسراء: ۳۱)؛ از سوی دیگر، او به این نکته نیز پی می‌برد که به صورت مستقیم و عموماً، این پدر است که نقش مهمی در رزق و روزی خانواده دارد. این همانندی باعث می‌شود که او پدر را جلوه‌ای از خدا بداند و بنابراین، هنگام غیبت پدر باور به خدا در او خدشه‌دار می‌شود.

ج) سرپرستی پدر از خانواده

مسئولیت پدر در حمایت مادی و معنوی از خانواده و سرپرستی او از افراد خانواده در سنت دینی، موضوع دیگری است که او را شبیه به خداوند می‌سازد که مسئولیت و سرپرستی از آفریدگان خویش را بر عهده دارد. نقش پدر در خانواده چون نقش خداوند در عالم است که آن را در راستای اهداف حکیمانه مدیریت می‌کند. با فقدان پدر یا فساد اخلاق و استبداد او این نقش مدیریتی و سرپرستی دچار اختلال می‌شود و ممکن است علاوه بر مشکلات روحی و روانی، باعث مشکلات شناختی و عقیدتی نیز بشود.

د) امنیت‌بخشی پدر

هم‌چنان‌که عامل دیگر شباهت پدر به خداوند را می‌توان در ایجاد امنیتی دانست که هم از جانب خداوند برای مؤمنان فراهم می‌شود و هم از جانب پدر برای خانواده و به‌ویژه فرزندان. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های باور به خدا برای مؤمنان این است که احساس می‌کنند در سایهٔ امن الهی و فارغ از ترس‌های ناشی از مسائل مختلفی که باعث ناامنی می‌شود، هستند؛ چرا که بر این باورند که خداوند هم از حال آنان آگاه است، هم از قدرت فوق‌العاده

برخوردار است و هم خیرخواه و دل‌سوز مردمان، به‌ویژه مؤمنان است. از این‌رو آنان را تنها رها نخواهد کرد. به همین سان، اعضای خانواده، به‌ویژه کودکان این نگاه را به پدر دارند که اوست که حافظ امنیت آنهاست؛ چرا که هم خیرخواه و دل‌سوز آنان است و هم از توان و آگاهی لازم برای حمایت از آنان و ایجاد امنیت برای آنان برخوردار است. اما هنگامی که این امنیت با فقدان پدر یا حضور ناکارآمد او تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، ناامنی به‌وجود آمده از آن باعث دل‌سردی و سرخوردگی و دوری از خداوند نیز می‌شود.

به هر حال این یک واقعیت است که کودکان، به‌رغم الگوگیری از افراد مختلف، معمولاً به پدر اقتدا و تکیه می‌کنند و از او الگو می‌گیرند. حال اگر به هر دلیل این الگوگیری دچار اختلال شود، تکیه‌کردن به خدا و ربوبیت او نیز دچار اختلال می‌شود.

۹. شواهد بیرونی این نظریه

برای تأیید ادعای نظریه رابطه فقدان یا ناکارآمدی پدر با خداناباوری می‌توان فهرست بلندی از متفکران و فیلسوفان ملحد نام‌آور غرب را در گروه‌های مختلف دسته‌بندی کرد: کسانی که پدر خویش را در دوران کودکی از دست داده‌اند یا به هر دلیل در کنار خانواده نمی‌بینند؛ عده‌ای که پدران فاسدالاخلاق، خشن و مستبد یا دارای ویژگی‌های اخلاقی نظیر ترس و ضعف و زبونی داشته‌اند و فرزندان از آنان متنفر بوده‌اند و گروهی که پدران خداناباور داشته‌اند (Pasquini, 2014: 7-8).

الف) مرگ پدر

در گروه اول، یعنی کسانی که در کودکی یا نوجوانی پدران خویش را از دست داده‌اند، ملحدان نام‌آوری چون فردریش نیچه (در پنج سالگی)، دیوید هیوم (در دو سالگی)، برتراند راسل (در چهار سالگی)، ژان پل سارتر (در یک سالگی)، آلبر کامو (در یک سالگی)، آرتور شوپنهاور (در هفده سالگی)، و دنیل دنت (در پنج سالگی) قرار دارند.

ب) عدم حضور پدر در خانه

در این گروه متفکران خداناباوری هستند که پدران‌شان آنان و خانواده‌شان را به دلایل متفاوت ترک کرده یا از خود رانده‌اند. زیگموند فروید، فویر باخ و ولتر در این دسته جای می‌گیرند. ولتر هنگامی که هفت ساله بود مادر خود را از دست داد و پدرش او را برای

ادامه تحصیل به جای دیگری فرستاد و در واقع او را رها کرد. به همین دلیل او نام خود را از آروت به ولتر تغییر داد تا به کلی خانواده خویش را فراموش کند. فویرباخ پدرش را مردی لاابالی می‌دانست؛ چرا که وقتی او نه‌ساله بود، پدرش با معشوقه‌اش نانته بورنر گریخت و آنها را رها کرد و سال‌ها بعد، پس از مرگ معشوقه‌اش نزد خانواده خویش بازگشت. فروید نیز پدرش را منحرف جنسی و ضعیف‌النفس می‌دانست.

ج) الحاد پدر

با توجه به آنچه درباره نقش پدر و مادر در ایمان و تربیت دینی کودکان گفته شد، نقش پدر یا مادر خداناباور در الحاد فرزندان واضح است؛ چرا که اولین قهرمانان زندگی هر کس، به‌ویژه کودک، پدر و مادر او هستند. در اینجا نیز با ملحدان معروفی در غرب مواجه هستیم که به‌واسطه الحاد پدران‌شان به انکار خداوند کشانده شده‌اند. پدر جان استوارت میل، که خود یک خداناباور بود، در اثر علاقه وافر به فرزندش، حتی امر آموزش او را خود متکفل شد و او را به مدرسه نفرستاد. به دلیل همین علاقه شدید، پسر نیز همه باورهای پدر، از جمله بی‌خدایی را از او آموخت. رابرت تیلور پس از فوت پدرش در شش سالگی، تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت؛ همو که او را تشویق به خداناباوری کرد. سیمون دو بوار شکاکیت، بی‌دینی و احساس‌رهایی از جنسیت را در اثر علاقه شدید به پدرش پذیرفت. تربیت خانوادگی و بی‌خدایی پدر و مادر برتراند راسل او را به جانب خداناباوری کشاند (Pasquini, 2014: 12).

د) فساد، استبداد و ناکارآمدی پدر

کسانی که دارای پدرانی مستبد و خشن یا با مفاصد اخلاقی هستند و روابط بسیار سرد با پدران دارند، در معرض انحرافات عقیدتی قرار دارند. وجود یک پدر ناکارآمد می‌تواند زادگاه خداناباوری باشد. در واقع بی‌زای از پدر، باور به خدا و دین را دشوار می‌سازد. به عنوان نمونه، مادلین ماری اهر (Madalyn Murray O'Hair) بنیان‌گذار سازمان خداناباوران آمریکایی، که به رسمیت خواندن کتاب مقدس در مدارس عمومی آمریکا پایان بخشید، به شدت از پدرش متنفر بود؛ تا جایی که یک بار با چاقو پدر را تهدید به قتل کرد و در نوشته‌هایش آرزوی مرگ او را می‌نمود. پدر کیت میل (Kate Millett) (Katherine Murray Millett)، مجسمه‌ساز، نویسنده و فیلم‌ساز فمینیست آمریکایی و از بنیان‌گذاران جنبش زنان در آمریکا و نویسنده کتاب معروف و تأثیرگذار سیاست‌ورزی جنسی (*Sexual Politics*).

هنگام سیزده سالگی او، با دختر نوزده ساله‌ای فرار کرد. اثر این کار پدر تا حدی بود که او ناامیدی خود را از این عمل پدر با این بیان نشان می‌دهد که «هرگز اجازه نمی‌دهم یک مرد در زندگی من اهمیت پیدا کند».

پدر الکلی جوزف استالین، او و مادرش را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. ساموئل باتلر (Samuel Butler)، داستان‌نویس ساختارشکن عصر ویکتوریایی، در دوره کودکی مورد ضرب و شتم پدر قرار می‌گرفت. او و پدرش بعدها اغلب از یکدیگر ابراز تنفر می‌کردند. آنتونی فلو (Antony Flew)، روان‌شناس و فیلسوف ملحد مکتب تحلیلی، پس از گرفتار شدن در دام اعتیاد الکل، با غلطیدن بر روی زمین، می‌گریست و می‌گفت «از پدرم متنفرم». هر چند فلو در سال‌های پایانی عمر، شاید به قصد دیده‌شدن مجدد، الحاد را در حمایت از نظریه طراحی هوشمند رد کرد (Pasquini, 2014: 6-7).

۱۰. نقد و بررسی

اکنون به نقد و بررسی این دیدگاه می‌پردازیم و برخی نکات انتقادی درباره آن را ارائه می‌دهیم.

الف) تأثیر جبری یا ناخودآگاه

در اینجا نخست به بررسی تأثیر جبری یا ناخودآگاه عوامل مختلف در باور افراد، از جمله باور به خداوند می‌پردازیم. به‌رغم اثبات این موضوع که باورهای افراد پیوسته ناشی از روند عقلانی و استدلالی نیست و نیازها، هیجانات و عواطف افراد و نیز ساختارها و تعاملات اجتماعی و قالب‌های گوناگون فرهنگی، نظیر تعصبات فرقه‌ای، قومی، قبیله‌ای و حزبی، تقلیدها، القانات و ... در فرایند باور افراد تأثیر می‌گذارند، اما نکته مهم این است که تا حد زیادی این خود انسان‌ها هستند که زمینه را برای تأثیرگذاری این ساختارها و قالب‌ها مهیا می‌سازند. بنابراین، چنین نیست که این عوامل به صورت جبری بر انسان‌ها تأثیر نهند. شاهد بر این نکته این است که بسیاری از افراد، نظیر پیامبران و مصلحان اجتماعی و دینی در مقابل این هیجانات روحی و اخلاقی و نیز ساختارهای اجتماعی مقاومت کرده و می‌کنند و در موارد بسیاری مسیر خود و جامعه‌ها را که متأثر از این عوامل بوده است، تغییر داده و می‌دهند.

بنابراین، نباید نقش اراده افراد را در پیدایش حالات عاطفی و نیز معرفت و باور نادیده گرفت و نباید چنین تصور کرد که انسان‌ها کاملاً در برابر عواطف و ساختارهای اجتماعی منفعل هستند. درجات احساسات یا موقعیت‌های بروز آنها قابل ارزیابی و در نتیجه، قابل تحسین یا سرزنش است. به همین دلیل است که باید زمینه ایجاد عواطف و احساساتی که منجر به باورهای خاص می‌شود را شناخت و مسدود کرد.

از این رو، شکی در تأثیرگذاری عوامل غیر معرفتی نیست، اما چنین نیست که تأثیر این عوامل قهری و جبری باشد. شاید بتوان گفت این عوامل تأثیر ناخودآگاه دارند، اما تأثیر جبری، خیر؛ زیرا قابل درمان و پیش‌بینی هستند. بی‌شک انسان‌ها بر فرایند باور خویش اراده و کنترل دارند و آنها را ساماندهی می‌کنند و الا امر و نهی اخلاقی و کیفر و پاداش و سرزنش و تحسین باورها و داوری‌های اخلاقی بی‌وجه است. اما نکته مهم این است که انسان‌ها در اثر یکسری بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌ها، شخصیت‌شان به گونه‌ای شکل می‌گیرد که خود با اختیار خویش تصمیم به پذیرش این باور یا آن باور، این شناخت یا آن شناخت می‌گیرند. به بیان دیگر، بسیاری از انسان‌ها از قدرت اراده و خودباوری خویش استفاده نمی‌کنند و بدون اندیشه همان راهی را می‌روند که بیشتر افراد جامعه می‌روند؛ هرچند این بدان معنا نیست که راه همه پیشینیان و دیگر افراد جامعه خطا و بنابراین غیرقابل باور و پیروی است.

بنابراین، حتی اگر دیدگاه رابطه خدا‌نا‌باوری افراد با فقدان یا ناکارآمدی پدر در دوران کودکی را بپذیریم، باز دست افراد هنگام رشد و بلوغ جسمی و فکری باز است و قدرت شناخت و تصمیم‌گیری از آنان سلب نشده است و خود می‌توانند راه خویش را انتخاب کنند. ادامه دادن به راه متأثر از شرایط گذشته، خود یک انتخاب جدید است و خود شخص تا حد زیادی در این انتخاب سهیم است.

(ب) نقش پدر از یک فرهنگ تا فرهنگ دیگر

نکته دیگر درباره تأثیر خود عامل فقدان یا ناکارآمدی پدر در خدا‌باوری فرزندان است. اولین نکته مهم این است که، عوامل مختلف زمینه‌ساز الحاد را باید در فرهنگ‌های مختلف سنجید و تأثیر یک عامل را در همه آنها یک‌سان ندانست. آنچه درباره دیدگاه پدران غایب یا ناکارآمد می‌توان گفت این است که نه می‌توان یک‌جا این دیدگاه را پذیرفت، نه یک‌جا آن را انکار کرد. شاید بتوان گفت که چنین دیدگاهی بیشتر در جامعه و فرهنگی نقش‌آفرین

است که در آموزه‌ها و باورهای آن، خدا به عنوان پدر، پدر برتر، پدر آسمانی و ... مطرح است. مطابق آیات متعدد کتاب مقدس مسیحیان، خدا در قالب پدر آسمانی ترسیم می‌شود. به عنوان نمونه، در کتاب مقدس می‌خوانیم که: «یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شماس» (افسیان، ۴: ۶). «پس شما کامل باشید، چنان‌که پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵: ۴۸). «پس هم‌چون برده‌ها رفتارشان آمیخته با ترس و لرز نباشد، بلکه مانند فرزندان خدا رفتار نماییم، فرزندان‌ی که به عضویت خانواده خدا پذیرفته شده‌اند و خدا را پدر می‌خوانند» (رومیان، ۸: ۱۵-۱۶) و «عیسی و مؤمنان رابطه پدر فرزندی با خدا دارند؛ البته مسیح پسر طبیعی خدا است، حال آن‌که مؤمنان در ایمان و روح فرزندان خدا هستند» (غلاطیان، ۳: ۲۶؛ رومیان، ۴: ۱۴: ۱۷).

در مسیحیت موضوع پدر انگاشتن خداوند، به‌ویژه برای عیسی مسیح، امری پذیرفته شده است؛ چنان‌که در اعتقادنامه نیکیه نیز چنین آمده است که:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خدای همه چیزهای مرئی و نامرئی؛ و به خداوند واحد عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر، به وسیله او همه چیز وجود یافت، آن چه در آسمان است و آن چه بر زمین است. (فرماج، ۱۸۸۲: ۲۰؛ میلر، ۱۹۳۱: ۲۴۴)

اما در ادیان و جامعه‌های دینی دیگر، نظیر اسلام، به‌رغم نقش مهم والدین و پدر، نباید تأثیر این عامل را هم‌چون تأثیر آن در مسیحیت دانست. چرا که، اسلام رابطه خدا با بندگان را به هیچ وجه این‌گونه توصیف نمی‌کند. در قرآن نه تنها انسان، که همه موجودات بنده خدا هستند (ر. ک: مریم: ۹۴؛ رعد: ۱۵؛ نحل: ۴۹) و الوهیت اختصاص به خدای خالق آسمان و زمین دارد (ر. ک: طه: ۸ و ۱۴؛ تغابن: ۱۳). رابطه انسان با خدا رابطه عبد و مولا است و قرآن اجازه نمی‌دهد این رابطه، حتی به صورت تشریفی (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۲۴۵ و ۲۵۲؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۲، ۸۰) هم در قالب پدر-فرزندی ترسیم شود.^۳

بنابراین، به‌رغم اهمیت نقش فقدان یا ناکارآمدی پدر، باید گفت این نقش همیشگی نیست و موارد نقض هم وجود دارد و از جامعه و باوری به جامعه و باوری دیگر متفاوت است. چه بسیار کسانی که نه تنها بی‌پدری باعث گمراهی و الحاد آنان نگشته، بلکه باعث کمال خود آنان و جامعه شده است. تمام انقلاب و تمدن عظیم اسلام در حرکت و باور

الهی یتیم مکه، محمد بن عبدالله (ص) ریشه دارد؛ هم‌چنان‌که انقلاب بزرگ اسلامی ایران توسط یک یتیم به نام روح الله خمینی (ره) آغاز و به ثمر رسید.

ج) تأثیر پدر یا تأثیر عصیت

شاید بتوان گفت که ریشه بسیاری از پیروی‌کردن‌ها از پدران، عصیت و جزم و جمود بر یک باور، سنت، رسم و دیدگاه فرد یا یک گروه، بدون دلایل و شواهد قوی است. اهل حق و کسانی که تابع دلیل و برهان هستند، میزان پای‌بندی‌شان به یک باور به میزان شدت و ضعف شواهد و مدارک آن است. اما اگر وابستگی کسی نسبت به یک دیدگاه بیش از مقدار دلایل و مدارک باشد و شواهد موجود قدرت اثبات آن دیدگاه را نداشته باشد، او انسان دگماتیکی است که شناختش تحت تأثیر این روحیه است. نمونه‌های فراوانی از این دگم‌گرایی بی دلیل و منطقی را می‌توان سراغ گرفت، نظیر پیروی بی‌چون و چرا از حزب و گروه و قبیله و ... تحت عنوان حزب‌گرایی، گروه‌گرایی، قبیله‌گرایی، ملی‌گرایی و ... یکی از این موارد نیز عصیت نسبت به پدر و پدران و باورهای آنان است.

قرآن کریم نیز وابستگی فرزندان به پدران در باورها از منظر تعصب آنان به عقاید پدران می‌داند؛ آنجا که می‌فرماید هنگامی که به خدانا باوران گفته می‌شود از آنچه خداوند با وحی فر فرستاده است پیروی کنید، بدون هیچ دلیل منطقی و عقل‌پسندی، می‌گویند ما تنها تابع دیدگاه پدران خویش هستیم.^۴ قرآن در پاسخ این پیروی بی‌دلیل آنان می‌فرماید آیا اگر پدران شما به دنبال استدلال عقلانی نبودند و عقلانی نمی‌اندیشیدند و عمل نمی‌کردند و بنابراین، در راه حق قدم نهادند، شما نیز، به صرف فرزند آنان بودن، از ایشان پیروی می‌کنید؟^۵

د) دیدگاه پل ویتز یا دیدگاه فروید؟

نکته دیگر این است که، این نظریه برگرفته از دیدگاه فروید است که خاستگاه دین‌باوری انسان‌ها را ضمیر ناخودآگاه و تمایلات خاص جنسی کودک و عقده ادیپ و ... می‌داند؛ چیزی که خود پل ویتز، بنیان‌گذار این دیدگاه، به اخذ آن از این دیدگاه فروید اذعان می‌کند (Vitz, 2000). در جای دیگر نیز ویتز می‌گوید نظریه‌اش را از این ایده فروید گرفت و بسط داد که نیازهای کودک به حفاظت و امنیت، او را به باور به خدا سوق می‌دهد (Vitz, 1999: 6) و این‌که عوامل روان‌شناختی در به‌وجود آمدن باورهای الهی و الحادی

سهیم هستند (Vitz, 1998: 13-15).

حال آن‌که دیدگاه فروید دربارهٔ این خاستگاه دین غیرقابل پذیرش است و بسیاری از روان‌شناسان، نظیر شاگردش کارل گوستاو یونگ و آلفرد آدلر با آن به مخالفت پرداختند.

ه) تأثیر الحاد یا تأثیر فقدان و ناکارآمدی؟

شاید از مجموع آنچه گذشت بتوان به این نکته مهم دست یافت که باید بین اوضاع و احوال پدر فرق گذاشت؛ پدر ناکارآمد و فاسق غیر از پدر ملحد است؛ هم‌چنان‌که پدر غایب غیر از پدر ملحد است. چه بسیار پدرانی که در زندگی فرزندان خویش حضور ندارند یا ناکارآمد و حتی فاسق هستند، اما فرزندان آنان ملحد نشده و نمی‌شوند. آنچه در اینجا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند، الحاد پدر است. بنابراین اولاً تأثیر این اوصاف به یک صورت نیست، ثانیاً آنچه بیشتر در دور شدن فرزندان از خدا تأثیرگذار است، بی‌خدایی پدر و مادر، به‌ویژه پدر است نه فقدان و ناکارآمدی یا فسق او.

و) تأثیر عوامل متعدد نه یک عامل

در نهایت این‌که، حتی اگر نقش فقدان پدر در بی‌خدایی فرزندان را به همان صورت که این اندیشمندان می‌گویند بپذیریم، هر یک از تبیین‌ها و علل الحاد، بخشی از حقیقت را می‌گویند؛ چرا که بسیار اندک‌اند آن پدیده‌های اجتماعی که فقط یک نیرو آنها را پیش براند. خداناباوری هم از این قاعده مستثنا نیست (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۳۷). افول خداناباوری در خلأ رخ نمی‌دهد. تأکید بر عامل فقدان یا ناکارآمدی پدر نمی‌تواند نقش عوامل دیگر ناگفته را نادیده بگیرد. بی‌شک خداناباوری در سایهٔ عوامل متعددی تحقق می‌یابد. چارلز تیلور دربارهٔ مسیر خداناباوری و دوری انسان‌ها از دین و دین‌داری می‌گوید: «مسیر واقعی از اینجا به آنجا بسیار پردست‌اندازتر و غیرمستقیم‌تر از آن بوده است که یک روایت ساده بتواند بیانش کند.» (Taylor, 2007: 424)

از آنجا که روح و نفس انسان پیچیده است و عوامل متعدد شناخته و ناشناخته و خودآگاه و ناخودآگاه در آن اثر می‌گذارد و این اثرگذاری نیز قابل اندازه‌گیری و حتی در مواردی قابل شناخت نیست، نمی‌توان به‌صورت قطعی خداناباوری افراد مطرح در این دیدگاه را صرفاً ناشی از فقدان یا ناکارآمدی پدر دانست و احتمالات دیگر مؤثر در بی‌خدایی آنان را نادیده گرفت.

۱۱. نتیجه‌گیری

دستاوردهای نوشتار را در چند جمله ارائه می‌دهیم:

۱. به‌رغم وجود دو گونه عامل تأثیرگذار معرفتی و غیرمعرفتی بر شناخت و باور انسان‌ها، معرفت و باور آنان رابطه تنگاتنگی با امیال، عواطف و نیازهای آنان دارد و از آنها بسیار تأثیر می‌پذیرد. حتی آنان در انتخاب نظریات مابعدالطبیعی نیز متناسب با نوع روحيات و شخصیت خویش عمل می‌کنند.
۲. بنابراین، بسیاری از رد و انکارهای خداوند نیز مبتنی بر دلایل برهانی و منطقی نیست و ریشه در انگیزه‌ها، نیازها، امور ناخودآگاه ذهن و نیز ساختارهای اجتماعی دارد و روی‌برافتن برهانی منطقی از خدا، به‌رغم امکان، بسیار اندک است.
۳. با توجه به آنچه گذشت می‌توان به این نکته تصریح کرد که نقش و مسئولیت پدر و مادر، که در اینجا تنها به تأثیر پدر پرداخته شد، در تربیت دینی کودکان، به‌ویژه باور یا عدم باور به خداوند بسیار مهم است و نمی‌توان به‌راحتی آن را نادیده انگاشت.
۴. نکته مهم دیگر این است که، به‌رغم تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر شناخت و باور، نمی‌توان انسان‌ها را در فرایند شناخت و باور، بی‌اراده، منفعل و مجبور دانست و اراده افراد را در پیدایش حالات عاطفی و نیز معرفت و باور نادیده گرفت. این خود انسان‌ها هستند که به تدریج تأثیر عوامل غیرمعرفتی را بر خود هموار می‌سازند و الا بسیاری از افراد هستند که با وجود همین زمینه‌های غیرمعرفتی، باوری غیر از باور اکثریت را می‌پذیرند.
۵. به هر حال نمی‌توان از این واقعیت دست شست که الحاد بسیاری از افراد، حداقل در جهان غرب مسیحی، ناشی از فقدان پدر یا پدری ناکارآمد است. هرچند اثبات این دیدگاه در میان پیروان دیگر ادیان توحیدی به‌وضوح آن در جهان مسیحیت نیست. و هرچند حتی در همان‌جا نیز نمی‌توان عوامل دیگر را نادیده انگاشت.
۶. و نکته پایانی این‌که، جرأت و جسارت کسانی که این رویکرد را دنبال کرده‌اند و آن را در جوامع و دورانی که الحاد حاکمیت دارد و ملحدان برجسته غرب به لحاظ علمی و چه بسا عملی مورد توجه جدی دنیای غرب هستند، طرح کرده‌اند، ستودنی است. کندوکاو در ابعاد پنهان روان کسانی چون سارتر، راسل، فروید، هیوم، نیچه و دیگران، به‌رغم فضای مسلط فکری غرب و کشف و بیان علت انحراف عقیدتی آنان و فروگذاردن جانب احتیاط در برابر آنان و طرفداران‌شان از ارزش ویژه‌ای برخوردار است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مایکل مارتین در درآمد کتاب *The Cambridge Companion to Atheism* بین خداناباوری ایجابی و سلبی فرق می‌نهد و می‌گوید خداناباوری ایجابی عقیده به این باور است که هیچ‌خدایی وجود ندارد و خداناباوری سلبی، برگرفته از ترکیب «a» [حرف سلب] به معنای «فاقد» و «theos» به معنای «خدا» در زبان یونانی، به معنای فردی است که فاقد باور به خدا است؛ هرچند لازم نیست معتقد باشد که خدا وجود ندارد. البته، این معنای سلبی الحاد را باید از معنای سلبی مد نظر پل ادواردز متمایز ساخت. مطابق نظر ادواردز، ملحد کسی است که باور به خدا را نفی می‌کند (Edwards, 1967, V. 1, P. 175).

۲. به عنوان نمونه، تحقیقات جامعه‌شناسان نشان می‌دهد که پدران نقش حیاتی در شکل‌گیری رفتار جنسی دختران‌شان دارند. کاتلین کیرنان با تحلیل داده‌های یک مطالعه طولی در انگلستان تحت عنوان «مطالعه ملی رشد کودک» درباره زندگی هزاران کودک متولد ۱۹۵۸، به این نتیجه دست یافت که دخترانی که پدرانی طلاق گرفته یا خانه را ترک کرده داشته‌اند، حتی به‌رغم وجود پدر جایگزین، به دلیل خلأ امنیت عاطفی و کمبود محبت و نظارت و حمایت، به احتمال بیشتر در معرض سوء استفاده جنسی و خشونت هستند و در سنین پایین و خارج از حیطه ازدواج بچه‌دار می‌شوند یا خانه را ترک می‌کنند (پوپنو، ۱۳۸۸).

۳. توبه: ۳۰

۴. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آتَيْنَا عَلَيْهِ آيَاتِنَا» (بقره: ۱۷۰).

۵. «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰).

کتاب‌نامه

قرآن کریم

ایبرشتات، مری. (۱۳۹۸). چگونه غرب خدا را واقعاً از دست داد؟، محمد معماریان، تهران، ترجمان علوم انسانی.

الدرز، لئو جی. (۱۳۸۱). *الاهیات فلسفی توماس آکویناس*، شهاب‌الدین عباسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

آرمسترانگ، کرن. (۱۳۹۲). *خدانشناسی از ابراهیم تا کنون؛ دین یهود، مسیحیت و اسلام*، محسن سپهر، تهران، نشر مرکز.

واکاوی نظریه فقدان یا ناکارآمدی پدر در ... (اسماعیل علی خانی) ۲۵

آزادی، اعظم و بهبهانی، زینب. (۱۳۸۷). «نقش ویژگی‌های ساختاری و عناصر رابطه‌ای در شکل‌گیری انواع گرایش‌های دینی در بین دانشجویان»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۵، ص ۹۸-۷۷.

بدوی، عبدالرحمن. (۱۳۹۸). در باب تاریخ الحاد در اسلام، معین کاظمی فر، تهران، نگاه معاصر. پوپنو، دیوید. (۱۳۸۸). «دنیایی در نبود پدران»، مریم رفیعی، مجله حوراء، شماره ۳۴، ص ۴۰-۳۰. جوادی‌پور، غلام‌حسین. (۱۳۹۴). «تأثیرپذیری معرفت از مؤلفه‌های غیر معرفتی از دیدگاه لیندا زگزیسکی»، فلسفه دین، دوره ۱۲، شماره ۳، پاییز، ص ۶۵۲-۶۲۳. سارتر، ژان پل. (۱۳۹۶). کلمات، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، نیلوفر. شولتز، دوان پی؛ شولتز، سیدنی ال. (۱۳۹۵). نظریه‌های شخصیت، یحیی سیدمحمدی، تهران، ویرایش.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۳). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اعلمی. علوی تبار، هدایت. (۱۳۸۴). «ریشه‌های الحاد سارتر در دوران کودکی» در رهیافت‌های فکری-فلسفی معاصر در غرب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. فرماج، پطروس. (۱۸۸۲). ایضاح التعليم المسيحي، بیروت، مطبعة الاباء المرسلین الیسوعیین. گنابادی، سلطان محمد. (۱۴۰۸). تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). علل گرایش به مادیگری، تهران، صدرا. میلر، ویلیام م. (۱۹۳۱). تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری ایران و روم، ترجمه علی نخستین، لپسیگ، آلمان. هیوز، استیوارت. (۱۳۷۳). راه فرو بسته، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: علمی و فرهنگی.

- Day, R. D, et al.(2009). Family processes and adolescent religiosity and religious practice: View from the NLSY97, *Marriage & Family Review*, v. 45 (2), p. 289-309.
- Edwards, Paul. (1967). *The Encyclopedia of Philosophy*, New York 'Macmillan.
- Farias, Miguel. (2013). "The Psychology of Atheism" in: *The Oxford Handbook of Atheism*, ed. Stephen Bullivant and Michael Ruse, Oxford University.
- Flew' Antony. (1996). *God and philosophy*, New York: Harkort.
- Grusec. J. E., Goodnow, J. H. (1994). "Impact of Parental Discipline Methods on the Child's Internalization of values: A Reconceptualization of Current Points of View". *Developmental Psychology*, 30 (1), 4-19.
- Hunsberger, B, & Brown, L. B, (1984). Religious Socialization , Apostasy, and the Impact of Family background, *Journal for the Scientific Study of Religion*, v. 23, No. 3, p. 239-251.

- Martin, Michael. (2007). (ed.) *to Atheism The Cambridge Companion*, New York, Cambridge University Press.
- pasquini, John J. (2000). *Atheism and Salvation*, New York: University Press of America.
- pasquini, John J. (2010). *The Existence of God*, New York: University press of America.
- Pasquini, John J. (2014). *Atheist Persona*. New York: University press of America.
- Sartre, Jean-Paul (1964). *The Words*, tr. Bernard Frechtman, New York: George Braziller.
- Spiegel, James S. (2010). *The Making of an Atheist: How Immorality Leads to Unbelief*, Chicago, Moody Publishers.
- Taylor, Charles, (2007). *A Secular Age*, London: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Ventura, S.J., & Bachrach, C.A. (2000). *Nonmaterial childbearing in the United States, 1940-1999*. National Vital Statistics Reports, 48(16). Retrieved from http://www.cdc.gov/nchs/data/nvsr/nvsr48/nvsr48_16.pdf.
- Vitz, Paul. (1998). *Sigmund Freud's Christian Unconscious*. New York: Guilford Press.
- Vitz, Paul. (1999). *Faith of the Fatherless* (Second Edition ed.). San Francisco: Ignatius Press.
- Vitz, Paul. (2011). *The Importance of Fatherhood*. In E. Metaxas (Ed.), *Life, God, and Other Small Topics: Conversations from Socrates in the City*.
- Wainwright, William J. (1995). *Reason and the Heart: A Prolegomenon to a Critique of Passionate Reason*, Ithaca and London, Cornell University Press.
- Wan-Ning Bao, Les B. Whitbeck, Danny R. Hoyt and Rand D. Conger. (1999). "Perceived Parental Acceptance as a Moderator of Religious Transmission among Adolescent Boys and Girls", *Journal of Marriage and Family*, Vol. 61, No. 2 (May), pp. 362-374.